

نیره پاک‌مهر<sup>۱</sup>

صفیه جمالی<sup>۲</sup>

## چکیده

دگرگونی هنرها تحت تاثیر عواملی همچون تحول و چگونگی محیطی است که انسان در آن زندگی می‌کند و از آن تاثیر می‌پذیرد. این اصل به ویژه در هنر و ادبیات به خصوص شعر محسوس‌تر است. زیرا محتوای شعر که همان اندیشه‌های شکل گرفته و محسوس درون است، بازتابی است از عواطف و احساسات شاعر در مقابل عوامل محیطی، اوضاع اجتماعی، اقتصادی، عقاید و سنت‌ها و اخلاق و... وجود تفاوت‌های سیاسی و دگرگونی‌های اجتماعی در دوره‌های مختلف در اشعار عاشقانه فارسی نمود فراوانی یافته است. این عوامل از عاشق و معشوق اشعار غنایی فارسی چهره‌های متفاوتی می‌سازد. در این مقاله ضمن بیان مهم‌ترین ویژگی‌های شرایط اجتماعی و اوضاع سیاسی به بیان ویژگی‌های عشق و سیمای عاشق و معشوق در اشعار عاشقانه حکیم نزاری و مقایسه آن با تصویر این پدیده در تغزلات منوچهری و فرخی پرداخته ایم.

nayerepakmehr@gmail.com

<sup>۱</sup> دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند

<sup>۲</sup> دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند



## کلیدواژه: اوضاع اجتماعی، عشق، عاشق و معشوق، نزاری، فرخی و منوچهری.

### مقدمه

حکیم سعدالدین نزاری فوداجی قهستانی (۶۴۵-۷۲۱) از شاعران بزرگ نیمه دوم سده هفتم و ابتدای قرن هشتم است. در جوانی ادبیات و علوم متداول را در قهستان فرا گرفت و از عهد شباب به خدمات دیوانی پرداخت و در همان جوانی عزم اصفهان کرد و از آنجا به تبریز رفت و به رکاب شمس الدین صاحب دیوان جوینی پیوست و پس از سفرهای بسیار سرانجام به قهستان بازگشت و در آنجا ساکن شد. نزاری در قهستان به خدمات دیوانی ادامه داد و چنان که از اشعارش بر می آید وزارت گونه ای یافت، اما بعد از چندگاهی از دیوان طرد شد و به مصادره اعمال دچار آمد و باقی عمر را در انزوا گذرانید و به جای تعهد اعمال دیوانی و شاعری به دهقانی روی آورد. (صفا، ۱۳۶۸: ۷۳۹-۷۳۸)

نزاری همعصر و دوره سعدی بوده و ماجرای ملاقات وی با سعدی با اندک اختلافی در تذکره ها، نقل شده است؛ (گازرگاهی، ۱۳۷۶: ۱۷۶)، (اوحدی دقایی، ۱۳۸۸: ۳۸۱)، (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۲۲۴۷). چنان که رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا نوشته است: «با شیخ سعدی صحبت داشته [است].» (هدایت، ۱۳۸۲: ۱۵۶۶) یکی از نکاتی که شهرت و قدر شعر نزاری را نمایان می سازد، تتبعاتی است که خواجه شیراز از غزل های وی داشته است. حافظ در بسیاری موارد از غزلیات نزاری پیروی کرده و چندین غزل با همان وزن و قافیه ساخته و گاه هم یک مصرع و یک بیت از نزاری را با اندک تغییری در غزل خود آورده است. جامی با نظر به همین تأثرات حافظ از نزاری است که می گوید: «سلیقه وی (حافظ) نزدیک است به سلیقه نزاری قهستانی، اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است.» (جامی، ۱۳۶۷: ۱۰۵)

غزل های نزاری دارای اوزان گوناگون است. او گاه وزن های کوتاه و گاه هم وزن های ثقیل انتخاب کرده، که مناسب غزل نیست. شمار ابیات غزل های او گاهی به سر حد قصیده می رسد. غزلیات او یک دست نیست و پست بلند آن بی شمار است. موضوع و مضامین غزل و دیگر اشعار نزاری در دیوان شاعران پیش از او نیز دیده می شود، اما برخی موضوعات چنان در اشعار به ویژه غزلیات او پر تکرار است که در حیطه محتوا از وجوه سبکی شعر او به شمار می آیند.

مهم ترین منبعی که در این باره وجود دارد، مقدمه مظاهر مصفا بر دیوان نزاری قهستانی است که در بین بحث گاه اشاره ای هم به مضامین غزلیات نزاری داشته است. اما در مجموع «مضمون و موضوع غزل نزاری قهستانی» موضوع تازه ای است، که به صورت مستقل و جامع تا کنون به آن پرداخته نشده است.



## مضمون و محتوای غزل نزاری

گفتن از می و می ستایی از برجسته ترین مضامین شعر و غزل نزاری است، چنان که وی تشخیص طرز و سبک شعر خود را، در مدح می داد:

هر کسی لازمه ای دارد و طرزی در شعر      راح را همجو نزاری نبود مداحی

(نزاری، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۱۶)

در میان شاعران فارسی زبان، کمتر شاعری به اندازه نزاری مدح شراب کرده است. او در تمام غزلیاتش از باده یاد کرده و حتی یک مثنوی جداگانه به نام دستورنامه در آیین شراب خواری ساخته است. خودش می گوید چهل سال مداح می بوده و هنوز آن طور که باید و شاید آن را وصف نکرده است:

چهل سال مداح می بوده ام      هنوزش به واجب نبستوده ام

(همان، ج ۱: ۸۷)

دیگر موضوعات و مضامینی که در غزلیات نزاری تکرار قابل توجهی دارد، عبارت است، از: غنیمت شمردن عمر و بی اعتباری دنیا، نقد زاهدان ریاکار، عرفان و تصوف، مذهب، مخالفت با عقل و ستایش عشق، توصیه های تربیتی و اخلاقی.

### ستایش می

نزاری می را مایه حیات و زندگی بخش می داد:

-زمانه باز جوان کرد پیرزال جهان را      بیار می که حیات زمی است پیر و جوان را

(همان، ۵۳۰)

می، جسم ضعیف نزاری را توش و توان می دهد، و داروی شفابخشی است که ساقی؛ طبیب میکند، به خوبی از قدرت اعجاز آور آن آگاه است:

-دل ضعیف من از هول بانگ رعد بترسد      بیار و بر سر شراب گران را

-حکیم می کده از بهر اعتبار اطبا      به جام باده مداوا کند چنین خفقان را

(همان، ۵۳۱)

او نشاط و آسایش خود را مدیون می، می داد:

-می ده می ای غلام که از می در اوفند      سرلذت و نشاط به راحت به دام ما

(همان، ۵۵۲)

-راحت روح شاهدست و شراب      فرح استماع چنگ و رباب

(همان، ۵۷۹)

نزاری، برای می ارزش قائل است و آن را در مقابل بنگ و امثال آن، نور در برابر ظلمت می داد:



- بنگ را قومی به جای می خورند      ظلمت شب را چه نسبت با ضیا

(همان، ۵۵۹)

او می را تسکین دهنده دل مشتاقان و عاشقان می بیند:

-نقش توام ز دیده ظاهر نمی رود      الا به می که بی خیرم می کند فنش

(همان، ۱۳۰۱)

حتی یاد می، دل می پرست نزاری را بی قرار می سازد و کسی را که از می احتراز کند از جمله عاشقان  
بر نمی شمارد. او دیگران را نیز به باده نوشی فرا می خواند:

|                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| خروس بانگ بر آورد و صبح کرد طلوع | صبح لازم حال است در اصول و فروع      |
| گریز نیست ز شرب مدام مادام       | که اهل راز در این شیوه کرده اند شروع |
| حکیم نیست که گوید نمی خورم باده  | به نزد عقل روا نیست عذر نامسموع      |
| چو بوی می به دماغم رسد دل مستم   | شود کف افکن از اضطراب چون مصروع      |

(همان، ۶-۱۳۳۵)

در نظر او باده نوشی، همسنگ نیکی کردن به دیگران و بخشش است:

-نیکی کنیم و باده خوریم و عطا دهیم      تا اقتدا کنند به ما خاص و عام ما

(همان، ۵۵۲)

او عقیده دارد که باده نوشی او در جمع از کیاست، و به واسطه پاک کرداری اش آنچه از می نصیب اش می  
شود همه منفعت است نه خبث:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| -جام پر جان کن بیاور ساقیا | بین که می گردد سرم چون آسیا  |
| طبع را اکسیر می پر می کنم  | می کنم حاصل ازو این کیمیا    |
| هم بدین اکسیر حاصل می شود  | کیمیای معنوی از اسخیا        |
| شرب من ام الخبائث چون بود  | من به پاکی می خورم با از کیا |
| راستی را هم حرام و هم پلید | هست و شد بر بی ثبات و بی حیا |

(همان، ۵۵۹-۵۶۰)

با این همه، گاه بعد مذهبی شخصیت او نمی گذارد تا با چنین توجیهاات بی اساسی معصیت خود را نادیده  
بگیرد:

-خدایا از این مسکراتم ببخش      به مردان خود سیئاتم ببخش

(همان، ۱۲۸۷)



او بارها، در غزلیاتش از عزمش برای ترک می پرستی می گوید، اما زیباترین و به نظر خالصانه ترین غرلش در این باره غزلی است با عنوان «سحرگاه توبه، شبانگاه توبه»:

— مرا هاتفی داد ناگاه توبه  
بگو استغفرالله توبه  
بگفتم زمی توبه کردم خدایا  
به رغبت نکردم به اکراه توبه...

(همان، ج ۲، ۳۲۲)

### غنیمت شمردن دم

یکی دیگر از مضامین پر بسامد غزلیات نزاری، غنیمت شمردن دم و قدر دانستن وقت است، نزاری در این اشعار مخاطب خود را به شاد زیستن و بهره بردن از لحظه های زندگی تشویق می کند، او چون خیام بر آن است که به امید نسبه فردا، نقد امروز را فرو نگذارد:

— جهد کن تا نشود فوت دم **نقد الوقت**  
فرصتی بهتر از این نیست نزاری دریاب

(همان، ج ۱: ۵۷۹)

— ز دست حور وشی حالیا به **نقد خوش آید**  
می و مشاهده ما را و نسبه اهل جنان را

(همان، ۵۳۷)

— به **نقد وقت** چو فردوس حاصل است امروز  
چرا نه عیش کنم در بهشت باحورا

(همان، ۵۳۸)

— در چنین روز و در جوار نوروز شریف  
**وقت فرصت مکن اهمال و غنیمت دریاب**

(همان، ۵۷۵)

— گر میسر شودم عیش و طرب خواهیم کرد  
تا معلق برد این خیمه بی تیر وطناب

(همان، ۶۹۳)

— مذهب ما نبود نسبه مگر **نقد الوقت**  
من نه آنم که سر آب ندانم ز سراب

(همان، ۶۹۵)

— **نقد را باش** وگر چون دگران موقوفی  
بنشین منتظر وعده فردا می باش

(همان، ۱۲۷۶)

— مترس اگرچه رقیبان تندخو داری  
به سینه غم نتوان خورد **حالیا خوشی باش**

(همان، ۱۲۶۹)

از این روی نزاری، بر دمی خوش بودن تأکید می ورزد که دنیا را بی اعتبار و فانی می بیند و غم فانی

خوردن را نادانی:



-بسیار خشت و کالبد و جان آدمی  
 بر هم نهاد دور و فروریخت بارها  
 (همان، ۵۵۹)

-دانی چراست این همه اصداد و اختلاف  
 تا عاقلان دور کنند اعتبارها  
 کز خاک خون سرشته بیچاره آدمی  
 باد فنا چگونه بر آرد دمارها  
 (همان، ۵۵۹)

### نقد زاهدان ریاکار

بسیاری از غزلیات نزاری، حکایت جدال او با مدعیان زهد و ریاضت‌گرا است. آنان که دین را وسیله جلب دنیا می‌کنند و بدون این که خود بهره‌ای از حقیقت دین، برده باشند دیگران را به بی‌دینی متهم می‌کنند. نزاری بارها در غزلیاتش به نقد این پارسایان عبادت فروش می‌پردازد؛ کسانی که تنها از عنوان فقیه و زاهد برخوردارند، و در واقع چنان از علم تهی و با حقیقت ناآشنا هستند که ابلیس را از سروش تشخیص نمی‌دهند :

-ز مستی گدا پیشه خودستای  
 عبادت خران عبادت فروش  
 چه آید به جز فحش و فسق و فجور  
 نگه دار خود را ز ایشان بکوش  
 جهان دیدگانند نادیده هیچ  
 همه هرزه گوی و فسانه نبوش  
 حقیقت ندانند باز از مجاز  
 ندانند ابلیس باز از سروش  
 (همان، ۱۳۱۹)

البته مخاطبان نقداو مدعیان به زهدند، نه مردان وارسته‌ای که محرم اسرار الهی‌اند، و چشم وحدت بینشان زاهد و رند را یکی می‌بیند:

-رند و زاهد همه یکسان بینند  
 عارفانی که ز خود وارستند  
 (همان، ۵۲۳)

و:

-مرد برانداخته دنیا و دین  
 محرم راز آمد و اسرار پوش  
 هیچ ندانند و همه مدعی  
 رای پرستان عبادت فروش  
 (همان، ۱۳۰۸)

پارسایان و زاهدان مورد انتقاد نزاری، ظاهر الصلاح و ریاکارند و گویا به آنچه می‌فرمایند، باور ندارند:

-خطیب شرم ندارد نشسته بر سر چوب  
 زبان به هرزه درآیی گشاده چون وطواط  
 اگر طهارت باطن کنند اولاتر  
 که در عبادت ظاهر همی‌کنند افراط  
 (همان، ۱۳۳۲)



و:

گر چو ظاهر باطن به خلق بنمایند کسی چه فرق کند زاهد از من قلاش

(همان، ۱۳۷۱)

عیب جویند، و از خصال عارفان وارسته بی بهره:

- به بد گفتن ما فقیه فسرده زبان در مکش گو که کامش بسوزد

(همان، ۱۰۵۴)

دنیا طلبند و از جایگاهشان سوء استفاده می کنند:

- فقها بیهوده گویند و مشایخ فحاش همه ادرار ربایند و همه وقف تراش

(همان، ۱۳۷۱)

با عشق بیگانه اند و اعمالشان از سر تقلید است، نه معرفت:

- ز زاهدان مقلد ببر گرت باید که عمر خوش گذرانی به لولیان پیوند

(همان، ۱۱۲۶)

و:

- عجب از زاهد دل مرده دارم که خود را هم ز مردم می شمارد

(همان، ۱۰۵)

### مضامین ملامتی

پرهیز از خوشنامی و آوازه جویی در میان مردم و بی تفاوتی نسبت به ملامت و نکوهش دیگران، از ویژگی های آیین ملامت است، که در اشعار نزاری هم به چشم می آید. به نظر می رسد گرایش نزاری به این مضامین، واکنشی باشد، نسبت به جامعه ای که در آن زاهد و محتسب دم از مسلمانی و دینداری می زنند، اما «چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند». نزاری ترجیح می دهد، در چنین جامعه ای مسلمان شمرده نشود، زیرا در مدعیان مسلمانی، نشانی از اسلام، نمی بیند:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| من به اسلام ندارم ایمان   | - اگر این قوم مسلمان هستند |
| تا ببرند سر توبه من       | گردنی چند به هم بر بستند   |
| گردن شیر ژبان زیر کنند    | که قوی سرکش و بالا دستند   |
| نه همین قوم زمستان در کوی | از بس افراط و ورع می جستند |
| عیب شوریده سران می جستند  | دل صاحب نظران می خستند     |
| همه در جهل چو عالی علمند  | گر به معنی چو مقصر پستند   |
| خویش را محتسبی ساخته اند  | روز هوشیار و همه شب مستند  |



(همان، ۱۱۲۸)

من اگر چندی ام زاهد و هستم قلاش      هستم آزاد و نی ام بنده اسباب معاش

(همان، ۱۲۷۲)

او، به شرع، دینداری و فضیلت های اخلاقی، به دیده احترام می نگرد و آنچه او را وا می دارد که زبان به انتقاد بگشاید، بی زاری از فرصت طلبی و فریبکاری های مدعیان ریاکار است:

-منکر می خواره از حد می برد      پرده خلوت نشینان می درد

محتسب تشنیع های معتبر      می زند با آن که خود هم می خورد

می فروشد جامه تقوا به می      مردم آزاری به جان وا می خرد

خرمن اوقات غارت می کند      دام تزویر و حیل می گسترده

(همان، ۱۰۱۸)

در واقع، این مضامین بستری برای نزاری فراهم می آورد، تا غیر مستقیم و با کنایه و اشاره، به نقد اجتماعی بپردازد:

من اگر چند نی ام زاهد و هستم قلاش      هستم آزاد و نی ام بنده اسباب معاش

(۱۲۷۲)

نزاری از این که مورد ملامت قرار گیرد، باکی ندارد؛ زیرا معتقد است، مردان خدا در میان مردم به بدنامی شهرت دارند:

-پاک رو را چه غم ار عیب کنندش اوباش      زان که مردان خدای اند به بدنامی فاش

(همان، ۱۲۷۳)

از این رو صحبت عاشقان را بر همنشینی با عقلا ترجیح می دهد:

خوش است عالم رندان و صحبت اوباش      بیا دمی به علی رغم عاقلان خوش باش

(همان)

راهی که او در پیش گرفته، راه عشق است، که در آن، به ننگ و نام نمی اندیشند:

ملامتم مکن ای پارسا که در ره عشق      به نیم جرعه فروشند پارسایی را

(همان، ۵۴۶)

بنا بر همین گرایش ملامتی است، که می گوید:

درون به کعبه فرست و برون به میکده آر      نیاز می کن پنهان شراب می خور فاش

(همان، ۱۲۷۳)

و در پیروی از همین، مشرب است، که تظاهر به گناه می کند:





بهبشت نقد و شراب طهور و ساقی حور      بیار خاک و به روی صلاح و تقوا پاش

(۱۲۷۴)

### مخالفت با عقل و ستایش عشق

نزاری نیز، مانند عارفان و سالکان شوریده حال، عقل جزئی و مصلحت اندیش را می نکوهد، و رای و قیاس را، آفت راه می داند:

- آفت راه تو چیست رای قیاس محال      باز بگویم که چه پس رو آرامباش

(همان، ۱۲۷۰)

- دلا خاک در دیده عقل پاش      نه از خویشن عاقلی بر تراش

(همان، ۱۲۷۷)

از نظر او عقل خودبین، از طی راه معرفت عاجز است:

- تو مخلوقی و آفریننده را      ندانی ببینی به عقل معاش

(همان، ۱۲۷۷)

- از خویش به در نمی شود عقل      تا عشق نمی شود قرینش

(همان، ۱۳۰۵)

با این حال از نظر او، عقل از درک عشق ناتوان است، و بهتر است به جای چون و چرا، پس رو آن باشد:

- چه حاصل عقل را از صحبت عشق      شعاع آفتاب و چشم خفاش

(همان، ۱۲۷۹)

- گفتا بشنو پندی کز عقل بری بهره      پرهیز کن از عقلی کز عشق بود عارش

(همان، ۱۲۸۹)

نزاری قدرت عشق را بسیار برتر از عقل می داند و از این رو، حکمروایی عشق را به آرزو می طلبد:

- و گر ناگاه عشق از در درآید      کند خالی مقام از عقل و ای کاش

(همان، ۱۲۷۵)

و بی توجه به دمدمه عاقلان صلاح اندیش، شیوه مجذوبان را که تنها به نیروی عشق طی طریق می کنند، می ستاید:

- خوش است عالم رندان و صحبت او باش      بیا و دمی به علی رغم عاقلان خوش باش

(۱۲۷۳)

- عاقلان با تو اگر در من و ما بوش کنند      تو چه می خواهی از این دمدمه شیدا می باش

(۱۲۷۷)



- شیوه چالاک مجانین خوش است بی خبر از مصلحت عقل و هوش

(۱۳۰۵)

### مضامین اخلاقی تربیتی

بسیاری از اشعار دیوان حکیم نزاری قهستانی، حاوی مضامین اخلاقی و تربیتی است. در این اشعار، نزاری تجربه ها و دریافت های خود را برای ساختن زندگی و دنیایی سرشار از زیبایی و خوبی، در اختیار مخاطب خود قرار می دهد. این مضامین که؛ شامل: ستایش مروت و مردانگی، محبت به دیگران و مظلومان، مذمت جهل، آز و حسد و آثار آن... می شود، در غزلیات او نیز نمونه های زیادی دارد:

توصیه به درستکاری در همه حال:

- پاکرو باش تو و ز تهمت جاهل مندیش کان به نزدیک خردمد خیالی باشد

(همان، ۱۰۹۶)

انتخاب همنشین مناسب:

- ز همنشین موافق طلب حصول حیات در سرای فرو بند بر عوامل الناس

(همان، ۱۲۵۸)

متکی بودن به توانایی های خود:

- نیست آسایش از سایه دیوار کسی همچو خورشید سفر می کن و تنها می باش

(همان، ۱۱۷۶)

مذمت جهل:

- بسیار چون تو گشت به توفان جهل غرق کشتی نوح وقت طلب از پی نجات

(همان، ۶۰۸)

نکوهش احمال کاری و تنبلی:

- کاهلی و غافلی هر دو حجاب رهند کار خود امروز کن، سخره فردا مباح

(همان، ۱۲۷۰)

- گر خردمند بود مرد چو پیش آید کار بایدهش اول از آغاز به انجام شدن

(همان، ج ۲، ۲۲۰)

نکوهش حرص و غرور:

- در سنگلاخ حرص مران توسن غرور آهسته تر که بر سر مرکب لگام نیست

(همان، ج ۱: ۸۸۹)

نکوهش طمع:



طمع مکن چو طمع منع می کنی دگران را  
غزای نفس خود اول کند مجاهد غازی  
(همان، ۱۵۱۲)

نکوهش حسدو تعصب:

حسد و بغض و تعصب نکنند اهل وفا  
دوستی باید و دلداری و یاری کردن  
(همان، ج ۲، ۲۱۷)

ستایش وفاداری و بلند همتی:

غلام همت آنم که در وفای کسی  
فرو نشیند و از نام و ننگ برخیزد  
(همان، ج ۱: ۱۰۶۱)

توصیه به نیکی کردن:

نیک به بد می نرسد بد به نیک  
زان که سزا هم به سزا می رسد  
(همان، ۱۰۶۰)

توصیه به خوش خلقی:

غایت اشفاق بین زین همه تنبیه چیست  
خوش منش و تازه رو باش چو لفظ ملیح  
مرهم دل خسته باش صخره صما مباش  
پر گره و صلب و زفت هم چو معما مباش  
(همان، ۱۲۷۱)

### مضامین عرفانی

عرفان و تصوف نیز از مضامین و موضوعات غزل نزاری است. او در غزلیاتی که با صبغه عرفانی سروده، به بسیاری از مضامین عارفانه می پردازد و تلمیح ها و تصریح هایی به مضامین و اصطلاحات متدوال عرفان و تصوف دارد. در ادامه شواهدی از برخی باورها و اصطلاحات عرفانی که در غزلیات نزاری به آن پرداخته شده، بیان می شود:

دل کندن از تعلقات:

نزول عشق حقیقی طمع مدار هنوز  
نکرده خانه دل خالی از خیال قماش  
(همان، ۱۲۷۳)

کجا گر درآید نشیند سروش  
مگر خانه خالی کنی از قماش  
(همان، ۱۲۷۷)

دل نبستن به دنیا:

مهر از زمانه بگسل و دل در جهان مبند  
زین بر کمیت می نه و تنگ استوار کش  
(همان، ۱۲۵۹)



دل بر این وحشت سرای دهر نهد معتقد  
چون بود روح القدس را کنج گلخن مسکنش  
هر که شد حاشاکم الله زال دنیا را زبون  
مرد نبود بل که کم دانند مردان از زنش  
(همان، ۱۲۹۹)

روح از جنس دنیا نیست و باید ترک دنیا گوید و به مأوای خود بازگردد:  
به گوش هوش شنیدم که بر زبان سروش  
به من ندای ففروا الی الله آمد دوش  
که ای به چاه طبیعت چنان در افتاده  
که تخت یوسف جان کرده ای چنین فرموش  
(همان، ۱۳۱۷)

- سدره رها کرده ای آمده ای در مغاک  
بر در دون همتان بیش به عمدا مباش  
- ای که به خود ناقصی دست بشوی از وجود  
مرد کمالی ولی کرده ازو طرح کاف  
(همان، ۱۲۷۱)  
(همان، ۱۳۴۱)

سالکانی که به فنای از خود و بقای در ذات حق رسیده اند، وجودشان گنجینه اسرار الهی است. آن ها هستی  
شان را در ذات واحد فنا کرده اند، و به مقامی رسیده اند، که به چشم دوست، دوست را می بینند:  
مکن تا او نگوید سر او فاش  
دلا سرپوش خوان سر او باش  
همه تن دیده شو بی دیده می باش  
به چشم خود چه خواهی دید خود را  
نهمان شو چون صدف در بحر اسرار  
به دستی شمع الا اله بر افروز  
به چشم دوست روی دوست می بین  
خودی از پیش خود بردار ای کاش  
گهی می پوش گوهر گاه می پاش  
به دیگر دست لا را دیده بخراش  
(همان، ۱۲۷۴)

گذشتن از خود و نکوهش خود پرستی:  
- به چشم خود چه خواهی دید خود را  
خودی از پیش خود برداری ای کاش  
(همان، ۱۲۷۴)  
- توی حجاب تو از پیش خویشتن برخیز  
بکوش تا به در آیی ز بود خویش بکوش  
(همان، ۱۳۱۷)

- تبر کن از خویشتن پروری  
که از بت پرستی بتر خود پرست  
(همان، ۸۵۷)

- بت پرستی و بت گری یارا  
چیست دیگر همه منی و تویی است  
(همانجا)



- هم ره سودا و تو شرط عظیم است نی  
پس تو حجاب خودی پس تو در اصلا مباش  
(همان، ۱۳۷۰)
- بر من چه اعتراف کنی دفع خویش کن  
کز خود برون نرفته به زهدت چه احتساب  
(همان، ۵۷۱)
- توحید و وحدت وجود:
- آری از آن جا که اوست هیچ دگر نیست اوست  
ما و خرابات و می حاج و منا و طواف  
(همان، ۱۳۴۱)
- هیچ دیگر نیست الا هو ولیکن دیده کو  
شاید ار کج دیده را بر دیده ور انکار هست  
(همان، ۵۸۶)
- اشاره به تجلی:
- دیده می باید که بیند روی سلطان روز بار  
بالله ار کوه احد را طاقت دیدار هست  
(همانجا)
- لزوم متابعت از پیر:
- دامن ملاح گیر تا به در آیی ز موج  
باش چو کشتی حمل طیره چو دریا مباش  
(همان ۱۳۷۱)
- اشاره به مقامات و اصطلاحات عرفانی:
- خنک دلی که زمام رضا دهد به قضا  
چو روزگار نگرده ز اقتضای رضا  
نشان معرفت مرد صادق آن باشد  
که اقتدا به توکل کند به خوف و رجا  
(همان، ۵۴۲)
- چه نیک بخت بود بنده ای که در همه حال  
سپاس دارد و راضی شود به حکم خدا  
(همان، ۵۴۲)
- تا سر افرازی و گردن کشی از ما دوری  
پس بنه گردن تسلیم و سرافراز بیا  
تسلیم شو و ز خود برون آی  
نزدیک رهی است تا به بواب  
(همان، ۵۶۲)
- به عین یقین دیده اند اهل راز  
کرامات مردان ملاقات نیست  
دو وجهی بود نه یکی محض شرک  
اگر ذات مستغرق ذات نیست  
همه مات باشند و در دوست محو  
سر خویش گیر ار سر مات نیست  
بلی خود پرستان همه میت اند  
ولی زنده دل را غم مات نیست



اگر خود پیاده است و گر شهسوار  
مجال توقف در اوقات نیست  
به الا اله از لا اگر بگذری  
دگر حاجت نفی و اثبات نیست  
برون رفتگان را ز کوی خودی  
محالات دنیا مبالات نیست

(همان، ۸۶۷)

### مضامین مذهبی

از موضوعات برجسته شعر و غزل نزاری قهستانی، مضامین و موضوعات مذهبی هستند. باورها و اعتقادهای او در سراسر دیوان و غزلیاتش بازتاب یافته است. به گونه ای که در صورت مطالعه دقیق آثار او ابهامی در این باره برای خواننده باقی نمی ماند. بی تردید او شیعه بوده و در خانواده ای شیعی تربیت یافته است، چنان که در غزلی در سپاس پدر می گوید:

عمرها باد خدایا به سلامت پدرم  
کسی در حق من کرد کرامت پدرم  
حق از این بیش که بر پس روی اهل البیت  
معتقد کرد به اثبات امامت پدرم

(همان، ج ۲: ۸۹)

عشق و ارادت نزاری به اهل بیت بارها در غزلیاتش به تصویر کشیده می شود:

تو به زاری مبین نزاری را دل و پشتش به حب آل قوی است  
آن که او بی حجاب می گوید اعتقادش به اهل بیت نبی است  
پادشاه است بر ممالک فضل زان که مملوک خاندان علی است

(همان، ۱، ۸۶۰)

جست و جو در اشعار نزاری، روشن می دارد که او شیعه اسماعیلی بوده، (مجتهد زاده، ۱۳۴۵: ۸۴) چنان که زادگاه وی نیز از مراکز مهم اسماعیلیه به شمار می رفته است. و احتمال این که او تخلص خود را نیز از اسم المصطفی لدین الله نزار گرفته باشد، زیاد است. با این حال، در اشعار نزاری از تعصبی که ناصر خسرو در تبلیغ و حمایت اسماعیله دارد، خبری نیست. او روی عقاید و باورهای مذهبی اش استوار است، اما دلیلی نمی بیند که از علمی که نزد علمای دیگر فرقه ها وجود دارد، بهره نبرد (همانجا)

پر شد از رخت محبت همه اجزای وجود حاش الله متعصب ز کجا ما ز کجا (نزاری، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۴۹)  
با این حال در دیوان و غزل های نزاری، اشعاری که به عقاید و اصطلاحات، فرقه اسماعیلیه می پردازد، فراوان است. چنان که در غزلی، که مبنای آن بر اعتقاد اسماعیلیه به تأویل و باطن است، مسلمانانی را که به ظاهر قرآن توجه می کنند، ظاهری می داند:

ما بین حق و باطل ضدیتی است مطلق  
تیغی به تار مویی آویخته معلق  
ای یار یک نصیحت یارانه بشنو  
مگرد به رای ناقص مشنو حدیث احمق



دوشیزه مریم ار نه چون زایدی مسیحا  
هر ظاهری که بینی بی باطنی نباشد

حلاج مرده گرنه چون گویدی انا الحق  
بشنو ندای دعوت از داعی مصدق

( همان، ۱۱۳۸ )

### نتیجه گیری

غزلیات نزاری قهستانی علاوه بر ویژگی های زیبایی شناختی، از تنوع مضمونی بالایی برخوردار است. که در این میان، برخی بیش از بقیه، مورد توجه او قرار گرفته است و به نوعی می توان گفت بازتاب دغدغه ها و دلمشغولی های شاعرانند. طرح مضامینی چون دمی خوش بودن و خوش باشی و می ستایی، و از سویی توبه از می خواری و پرداختن به عرفان و گاه مضامین مذهبی از کشاکش های دنیای درونی و فکری او حکایت می کنند. کشاکش هایی که زاده تفکر و تأملی است که شاعر در حقیقت و جهان هستی دارد. نزاری حکیم است، و شعرش نمی تواند خالی از فکر باشد.

### منابع:

- اوحدی دقاقی، تقی الدین (۱۳۸۸)، عرفات العاشقین و عرفات العاشقین و عرفات العارفين جلد ششم، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصر ابادی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۶۷) بهارستان، به تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم بخش دوم، تهران: انتشارات، چاپ پنجم.
- گازرگاهی، امیرکمال الدین حسین (۱۳۷۶) مجالس العشاق، به کوشش غلام رضا طبابایی، تهران: انتشارات زرین، چاپ دوم.
- مجتهدزاده، سیدعلیرضا، سعدالمله والدین حکیم نزاری قهستانی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ۱۳۴۵. صص ۱۰۰-۷۱.
- نزاری قهستانی (۱۳۷۳)، دیوان حکیم نزاری قهستانی، ۲ جلد، مظاهر مصفا، تهران: نشر صدوق، چاپ اول.
- واله داغستانی، علیقلی (۱۳۸۴)، تذکره ریاض العشر، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصر ابادی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- هدایت رضا قلی خان (۱۳۸۲)، مجمع الفصحا، بخش سوم از جلد دوم، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.